

چه کسی از تکرار دوباره‌ی عمل‌اش می‌ترسد؟ مهدی سلیمی

در انجیل لوقا روایت شده است که دو دزد همراه مسیح به صلیب کشیده شدند ("آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ با مسیح مصلوب شدند"). یکی از آنان بر مسیح اهانت کرد و آن دیگری از اینکار دوری جست. از اینرو مسیح به او گفت: تو امروز با من در بهشت خواهی بود. در روایت آمده است که یکی از دزدان موفق به فرار شد...

به عقیده‌ی من، یک گناهکار واقعی همیشه حین ارتکاب به جرم به دو چیز فکر می‌کند: به لذت عمل مجرمانه و شانس دوباره‌اش برای تکرار آن... یکی از دزدان همراه مسیح رستگار می‌شود و آن دیگری فرار می‌کند. مسیح مشابه آن دزدی است که به پایان خود می‌اندیشد. انگار عمل دوباره هیچ لذتی برای آنها ندارد، آنها رستگاری را به لذت زندگی ترجیح می‌دهند. اما دزد دیگر در آخرین لحظات زندگیش با اهانت کردن به مسیح در تلاش اغواگری دشمنان اوست تا مگر بخشوده شده و جان سالم به در برد. مسیح و دزد همچون یک پدر و پسر واقعی می‌خواهند جاودانه شده و تثبیت شوند؛ ولی آن دیگری فرار می‌کند تا برای ابد پنهان بماند. مسیح تمام گناهان و رنج بشری را با خود به گور می‌برد و دزد برای همیشه عاری از احساس گناه، شادمانه و مجرمانه خواهد زیست. از نظر من این همان دوگانه‌ی زایش و تباهی است. دزد واقعی در قالب زنی پنهان مانده و می‌گریزد. زنی که اساساً وجود ندارد. او مادر تمام زایش‌هاست.

حال به این دو مورد دقت کنید: آنتیگونه دوبار جسد برادرش را دفن می‌کند و در پیشگاه کرئون اعتراف می‌کند که حاضر است هزار بار دیگر این عمل را انجام دهد. انگار لذت از عمل را پایانی در کار نیست. مده‌آ سر فرزند بزرگ خود را از تن جدا می‌کند، او این لذت را با فرزند کوچکترش دوباره تجربه می‌کند. مده‌آ بعد از فرار از آن سرزمین در جای دیگری سر فرزند ناتنی خود را می‌برد. او در حال فرار و قتل دوباره است. مده‌آ هیچگاه رستگار نخواهد شد.

ما در همخوابگی مان به دو چیز فکر می‌کنیم: به لذت از همخوابگی و شانس دوباره برای همخوابگی. برای همین همیشه بین اضطراب و آرامش در نوسانیم، بین ارگاسم و اغواگری. اگر ارگاسم رستگار شدن است، اغواگری فرار از تمامی است و شانس دوباره برای همخوابگی.

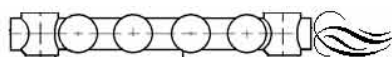
"زن وجود ندارد!". این جمله‌ی لکان راه تحلیل مقوله‌ی "پایان خوش" در فیلمها را بر ما هموار می‌سازد. "پایان خوش" مقوله‌ای متضاد با "ناتمامی" مورد اشاره‌ی ماست. زنی که با او زندگی می‌کنیم هرگز یک زن نیست، بلکه تهدید بروز ناهماهنگی دائمی است. در هر لحظه ممکن است زن دیگری ظاهر شود و تجسم آن چیزی باشد که در زندگی مشترک جایش خالی می‌ماند. اما چنین زنی اساساً وجود ندارد. پس قهرمان چنین فیلمهایی بعد از جستجوها و عشق ورزی‌های متعدد به زن اول خود بازخواهند گشت. و چیزی که پایان خوش یا بازگشت به زن اولی را ممکن می‌سازد دقیقاً این مسئله است که "زن وجود ندارد". چنانکه ژیرک در تحلیل فیلمهای هیچکاک می‌نویسد: "موضوع سرگیجه‌ی هیچکاک همین رابطه‌ی محال بین چهره‌ی خیال پرورده‌ی زن دیگر و زن در واقعیت تجربی است که خود را ارتقاء یافته به این جایگاه والا می‌یابد". پایان خوش یک امر مضحک و خنده‌آور است که تنها افرادی به آن دچار می‌شوند که خیال دستیابی به "ابژه‌ی والا" را در سر می‌پروراند. آنها به زودی رستگار خواهند شد.

بگذارید برای تشریح مسئله مثالهای بیشتری در اینجا بیاورم. من ایزوردیسم را اینگونه درمی‌یابم: مسئله‌ی ایزوردیسم، ناتمامی است. ناتمامی بدنبال معنا‌باختگی می‌آید. این معنا‌باختگی برخلاف تصور بسیاری از آن به مثابه‌ی پایان زندگی، مرا به حیات باوری دوباره می‌رساند؛ به این باور که هیچ معنایی وجود ندارد، هیچ پایانی در کار نیست. این موضوع ما را به شانس دوباره برای زیستن وامی‌دارد. چرا که می‌دانیم تلاش برای رسیدن به هر ابژه‌ی والا (معنایی) ما را با شکست مواجه خواهد ساخت. شکستی که به تمام شدن (پایان خوش) منتهی می‌شود، در اینصورت ما با بلاهت تمام سر جای اول خود باز خواهیم گشت. اما مسئله‌ی بکت برای من ناتمامی است. امر والا (گودو)، امر فراموش شده است. وقتی ولادیمیر گودو را برای استراگون توصیف می‌کند، او با بی‌اهمیتی تمام می‌خوابد. انگار تنها نقش گودو برای بکت ایجاد یک شانس دوباره برای زیستن است. مثالها فراوانند: دو کلفتِ ژان ژنه هیچ‌گاه موفق به کشتن ارباب خود نخواهند شد، زندگی آنها برپایه‌ی نقشه‌ی قتل مداوم کشیدن بنا شده است، نقشه‌هایی که هیچگاه عملی نمی‌شوند و آنها برای همیشه شانس خودشان را امتحان خواهند کرد. کلفت‌ها مدام در حال بازی صحنه‌ی قتل اربابشان هستند و در همین لابه‌لاست که ارباب (امر والا) را با خودشان اشتباه می‌گیرند. اوژن یونسکو در میان این ایزردیست‌ها به نویسنده‌ی "کلمات معنا‌باخته" معروف است. کلمات در کارهای او از قبل معنای خود را باخته‌اند. سخنران معروف در اثر او (نمایشنامه‌ی «صندلی‌ها») لال از آب درمی‌آید. چنانکه امر والا برای یونسکو در حقیقت عاری از مشخصه‌ی ممتاز است. یا به تعبیر ژاک آلن میلر انگار یک مستطیل بزرگی است که از مرکز آن یک مستطیل کوچکتر (a) برداشته شده است. و به این شکل ابژه‌ی a دقیقاً به علت حذف شدن از پهنه‌ی واقعیت است که به آن چارچوب می‌بخشد. اگر از سطح این مستطیل آن مستطیل کوچک را بیرون بکشیم، به چیزی دست می‌یابیم که می‌توانیم آنرا یک چارچوب یا قاب بنامیم... بنابراین ابژه‌ی a چنین پاره‌ای بریده از سطح است و همین تفریق

آن از واقعیت است که بدان چارچوب می‌بخشد. با این تفاسیر، سخنران یونسکو دقیقاً همان سطح نمادینه‌ی چارچوب یا قاب است که داخل آن تهی است. یا بهتر است بگوئیم سخنرانی که هیچ حرفی برای گفتن ندارد و دقیقاً به همین دلیل ناتمام باقی خواهد ماند. او مدام شانس خود را برای سخنرانی مجدد امتحان می‌کند. برخلاف مسیح که محتوای سخنرانی خود را با مصلوب شدنش تمام و کمال به اجرا می‌گذارد و تمام می‌شود.

هیچ چیزِ پایان همه چیز نیست. به پایان رسیدن همان راکدماندن و درجا زدن است. چیزی که تمامیت خود را بتواند عینیت بخشد مرگ خود را رقم زده است. این ناتمامی است که همواره در تاریخ با پیشرفت گره خورده است، یا به عبارتی با وسوسه‌ی مداوم برای امتحان شانس دوباره. مجرمانه زیستن برای من یعنی تهی کردن هر امر والا از محتوای آن.

انقلاب مصداق واضح این مسئله است. انقلاب پایان همه چیز نیست، انقلاب واقعی تنها یک وسوسه است برای دوباره زیستن. چنانکه با انقلاب فرانسه کانت در حقیقت نه تنها عامل پیشرفت را مشخص می‌کند بلکه در تاریخ به حادثه‌ای می‌پردازد که به عنوان معلولی برای علت پیشرفت به کار می‌رود. چنین انقلابی تنها یک نشانه از پیشرفت است نه تمامیت آن. چنان که فوکو سه ویژگی را برای این نشانه بر می‌شمرد: ۱- یادآورنده (همیشه چنین بود). ۲- نماینده (هم‌اکنون چیزی در حال پیشرفت است). ۳- پیش‌گویانه است (همیشه چنین خواهد بود). کسانی که دائم در حال پیشرفتند، همچون آن دزد، مجرمانه زیسته، همیشه در حال فرارند و مدام به "نباید"ها فکر می‌کنند. سیاست واقعی نه در تلاش رسیدن به یک کلیت مشخص (امر ناممکن)، بلکه وسوسه‌ی پاسخ‌گویی مداوم بر این سؤال است که "چگونه نباید حکومت شود"؟ باید سخنرانان را به حال خود رها کنیم، آنها آرزوی خود را به گور خواهند برد. کار ما آموختن فن تن زدن اختیاری از بندگی است.



www.mindmotor.net